

انگشتی و کاربردهای آن

فروغ سلطانیه

انگشتی زینتی است سخت نیکو و بایسته انگشت
(عمر خیام ۱۳۲۱: ص ۲۶)

شاید بسیاری از ما بخواهیم بدانیم اولین انگشت در چه تاریخی و در کجا ساخته شد و از آن استفاده گردید. پاسخ درست و دقیقی به این پرسش نمی‌توان داد. احتمالاً چند ملت به طور همزمان یا در زمان‌هایی نزدیک به هم، آن را ساخته و به کار برده و سپس ملت‌های دیگر از آنها تقلید کرده‌اند. بنا بر اساطیر ایرانی و بر اساس آنچه در نوردنامه ذکر شده است، «نخستین کسی که انگشتی کرد و به انگشت در آورد، جمشید بود» (عمر خیام ۱۳۲۱: ص ۲۶). سعدی نیز در گلستان (۱۳۴۲: باب هشتم، ص ۲۰۹) به این اسطوره اشاره‌ای دارد: «اولین کسی که علم بر جامه کرد و انگشتی در دست، جمشید بود»؛ اما فردوسی آن را از ابداع‌های جمشید ذکر نکرده است. قدیم‌ترین افسانه در مورد انگشت و اهمیت آن مربوط است به حضرت سلیمان (س) و انگشتی او، و اینکه چطور آن انگشتی به دست دیو می‌افتد و چگونه به حضرت سلیمان باز می‌گردد. این افسانه که در نزد عام و خاص معروف است، یکی از مضامین رایج و پر محتوای شعر فارسی است.^۱

خوردی دریغ من که اسیرم به دست چرخ آری به دست دیو، دریغ نگین خوری

(خاقانی ۱۳۳۸: ص ۹۳۴)

۱. برای اطلاع کامل از جزئیات این داستان جالب می‌توان به کتاب‌های تفسیر و تاریخ مراجعه کرد.

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد ز خاتمی که از او گم شود چه غم دارد

(حافظ ۱۳۶۲: ص ۲۴۴)

ولی از آنجا که گاه حضرت سلیمان (پیامبر - شاه عبرانی) را با جمشید (شاه ایرانی) یکی دانسته‌اند و حوادث زندگی هر یک از آن دو را به دیگری نسبت داده‌اند، در اشعار و افسانه‌ها نیز گاه جام جمشید را از آن سلیمان و انگشتی سلیمان را از آن جمشید دانسته‌اند و این آمیختگی در بیت مذکور از حافظ به خوبی دیده می‌شود. در تفسیر قرآن پاک در مورد انگشتی حضرت سلیمان چنین آمده است:

و هب بن منه گوید ایزد سبحانه و تعالی چون آدم را علیه السلام اندر بهشت آورد، خاتم عز از بهر وی بیافرید ... آدم علیه السلام آن انگشتیره اندر انگشت آورد و نوری از آن بتافتی چون نور آفتاب ... تا آو وقت که از آدم آن زلت موجود آور آن انگشتیره از انگشت او پیرید ... چون ایزد تعالی سلیمان را برگزید عز او را اندر آن انگشتیره نهاد ... بر یک سوی انگشتیره نبشته بود انا الله لم ازل، و به دیگر سون انا الله المی اتقیام، و بر سدیگر سون انا الله العزیز لا عزیز غیری و عزیز من البسته خاتم عزى، و بر چهار سون آیه الکرسی، و گرد بر گرد نبشته بود محمد رسول الله خاتم الانبیاء فبذکره والایمان به تم عزک یا سُلَیْمَن فَصَلْ علیه لیلک و نهارک (تفسیر قرآن پاک ۱۳۴۸: ص ۵۰)

قبل از آنکه وارد مبحث اصلی شویم، مفید است که ذکر شود واژه انگشت در زبان فارسی به صورت‌های انگشتی، انگشتین، انگشت آرا، انگشتیره به کار رفته است و گاه با آوردن لفظ «نگین»، انگشت را اراده کرده‌اند و نیز از واژه عربی خاتم، که گاه سود جسته‌اند.

کاربردها

اگر امروزه از کسی سؤال شود که انگشتی چه کاربردی دارد؛ جواب‌ها به تناسب دید افراد، از این قبیل خواهد بود: وسیله‌ای تزئینی، ممیز افراد ازدواج کرده، وسیله‌ای برای به رخ کشیدن میزان تمول، و اگر بر پایه‌ای از نقره، نگین فیروزه یا عقیق سوار شده باشد،

برای ثواب اخروی. اما در گذشته، انگشتر کاربردهای دیگری متفاوت با امروز، و بیش‌تر جنبه سیاسی و اداری داشته است. برخی از این کاربردها به قرار زیر است:

مُهر: از جمله کاربردهایی که مهم‌ترین آنها نیز محسوب می‌شود، استفاده از انگشتی برای مهر کردن اسناد و مدارک بوده است. شاید از آنجا که مهر صاحبان قدرت در هیچ حالی و تحت هیچ شرایطی نمی‌بایست از آنها جدا می‌شد، تنها چاره را در این دیدند که مهر را به شکل حلقه‌ای سازند و در انگشت کنند و بدین ترتیب، احتمال هر نوع سوءاستفاده از آن را به حداقل ممکن رسانند. چنان‌که، انگشتی سلطنت همتای تاج و تخت و گاه مهم‌تر از آنها بوده است و در نتیجه می‌بایست از آن به شدت محافظت می‌شد، که در غیر این صورت، نتایج حاصل از آن وخیم بود.

مگر خواست از گنج و انگشتی یکی افسر پیر گهر قیصری

(فردوسی ۱۳۱۴: ص ۱۴۸۱)

در داستان منوچهر می‌خوانیم که چون تور کشته شد، منوچهر و مشاوران او حدس زدند که سلم همراه با سپاه خود به دژ الانان رود و در آنجا ساکن شود و با این کار، دستیابی به او تقریباً غیرممکن شود. راه حل را در این می‌بینند که از انگشتی تور، که بعد از مرگ از دستش خارج کرده بودند، سود جویند. پس یکی از افراد ویژه همراه با انگشتی و سپاهی اندک به دژ الانان می‌رود و خود را فرستاده تور معرفی می‌کند و می‌گوید، تور و بقیه سپاه در راه‌اند.

چو دژبان چنین گفته‌ها را شنید همان مهر انگشتی را بدید

همان‌که در دژ گشادند باز بدید آشکارا، ندانست راز

(فردوسی ۱۳۱۴: ص ۱۴۸۱)

ناگفته نماند که در گذشته، با نبودن عکس و تصاویر دقیق از بزرگان و سران کشورها، اغلب چگونگی چهره آنان بر دشمنان دور و حتی نزدیک آنها پوشیده بود (این موارد در شاهنامه بسیار است، برای نمونه داستان رستم و سهراب) و بنا بر این، بردن انگشتی دشمن مقتول به اندازه سر او مهم بوده است؛ چه اگر شخص کشته نشده بود محال بود

که انگشتی از دست او خارج شده باشد. در زین الاخبار می‌خوانیم: «... ابو منصور اندر هزیمت... غلامی سقلابی فراز آمد و سر ابو منصور عبدالرزاق برداشت و انگشت او بستد و پیش مهتر خویش برد.» (عبدالحی بن ضحاک گردیزی ۱۳۴۷: ص ۱۶۳)، و از این نمونه در کتاب‌های تاریخ فراوان است. بد نیست بدانیم که تنها شیئی که گاه در قبرهای مسلمانان پیدا می‌شود انگشت‌های آنان است، که تمامی مهر بوده‌اند و برای جلوگیری از بعضی سوءاستفاده‌ها، همراه با جنازه به خاک سپرده می‌شدند.

گاه سلاطین برای کارهای مختلف از مهرهای گوناگون استفاده می‌کردند؛ هر مهری برای کاری. در زین الاخبار، درباره مهرهای خسرو پرویز، پادشاه کامکار ساسانی، چنین آمده است: «چون او بمرد، اندر خزینه او خریطه یافتند و اندر آن خریطه، نه تا انگشتی، که خاصه او بود از بهر مهرکردن داشتی. نخستین انگشتی، نگین او یا قوت سرخ و نقش او صورت ملک و گرداگرد او کتابه، صفت ملک نوشته و بدین انگشتی منشورها و سجل‌ها مهرکردی، دُ دیگر انگشتین، نگین او عقیق بود و نقش او خراسان خره، حلقه او زر و بدو یادگارها مهرکردی، و انگشتین سه دیگر را نگین جزع بود و نقش او سواری که همی تازد و حلقه او زرین و بدین خریطه‌های بریدان مهرکردی، و انگشتین چهارم را نگین از یا قوت سرخ بود و نقش او کیش کوهی و حلقه او زرین و بدو امان‌نامه‌ها که از بهر عاصیان نبشتندی مهرکردی، و پنجم را نگین یا قوت سرخ بود و حلقه او مرصع به مروارید و نقش او خره و خرمنی و بدو خزینه جواهر و جامه‌خانه و پیرایه و بیت‌المال مهرکردی، و ششم را نگین (آهن حبشی) بود و نقش او عقاب و نامه‌های پادشاهان بدو مهرکردی و هفتم را نگین (پادزهر بود) و نقش او مگس^۱ (و بدان داروها و خوراک‌ها مهرکردی و هشتم را انگشتی خماین بود و نقش او سر خوک) و نامه‌هایی که به معنی خون بودی و یا کسی را از خون آزاد کردی بدان مهر کردی، و نهم نگین آهنین بود و چون اندر گرما به رفتی و یا در آبرن شدی این انگشتی

۱. شاید زنیور عمل بوده است و به‌اشتباه، در عربی مگس ترجمه شده و از آنجا به فارسی برگردانده شده است.

پوشیدی.» (عبدالحی بن ضحاک گردیزی ۱۳۷۴: ص ۳۷).

ملاحظه می‌شود که هیچ‌یک از نه انگشتی مذکور جنبه‌ترین نداشته و هر کدام برای مهرکردن پاره‌ای خاص از اسناد استفاده می‌شده است. تنها نهمین انگشتی است که ظاهراً استفاده از آن جنبه پزشکی داشته، زیرا هرگاه به حمام می‌رفته از آن استفاده می‌کرده است و یا شاید هم به صلاح دید منجمان، آن انگشت را در حمام به کار می‌برده است.

تمامی اسناد می‌بایست به مهر سلطنتی مه‌هور می‌شدند تا رسمیت لازم را بیابند؛ برای نمونه، داستانی از ترجمه تاریخ طبری نقل می‌شود. در آنجا می‌خوانیم که چون یزدگرد به صورت ناشناس از مقابل سپاه عرب می‌گریخت؛ در حدود ری، شخصی به نام ابان جاذو او را می‌شناسد و راه را بر او می‌بندد. یزدگرد از او می‌پرسد: «... مرا بخواهی کشتن؟ گفتا: نه ... خواستم که خویشان و فرزندان خویش را چک‌ها نویسم بر تو تا این ضیاع‌های ری به من دهی ... گفتا: هرچه خواهی بنویس. انگشتی یزدگرد بیرون کرد و آن چک‌ها خواست به یزدگرد بنوشت و به انگشتی وی مهر کرد ...» (بلمی ۱۳۴۵: ص ۵۵).

از جمله استفاده‌های سیاسی که در گذشته و حال از انگشت می‌شده است و می‌شود، نگهداری مقداری سم زیر نگین آن، برای خودکشی و یا دشمن‌کشی به کار می‌رفته و می‌رود. انگشتی امان (زنهار): در نوشته‌های تاریخی، به نوعی انگشت برمی‌خوریم که به آن انگشتی امان یا انگشتی زنهار می‌گویند و آن انگشتی بوده است که پادشاه برای کسی می‌فرستاده که او را امان داده و جان او را بخشیده بوده است. در تاریخ یبختی، ذیل حوادث سال ۴۲۲ هـ ق آمده است که بر اثر سعایت دشمنان، سلطان مسعود بر سپاهسالار غازی خشم گرفت و فرمان توقیف او را داد، اما پس از کوتاه زمانی از کرده پشیمان شد. ولی غازی گریخته بود؛ «... سلطان مشغول دل‌درین میانه عبدوس را بخواند و انگشتی خویش بدو داد و امانی به خط خود نبشت...» و چون عبدوس به نزدیک غازی رسید که در حال جنگ جهت جان خویش بود، «... امان و انگشتی نزدیک وی فرستاد و پیغام داد و

سوگندان امیر یاد کرد...» (بیہقی ۱۳۶۸: صص ۲۷۹ و ۲۸۰) صائب می‌گوید و چه درست که: هر که لب بست از سخن با او کسی را کار نیست مهر خاموشی کم از انگشتر زنهار نیست (احمد گلچن معانی ۱۳۶۴: ذیل انگشتری زنهار)

انگشتر فرمان: از موارد دیگر استفاده از انگشتر در گذشته، زمانی بوده است که کسی را بر کاری منصوب می‌کردند. در این مواقع به شخص منصوب یک حلقه انگشتر اهدا می‌شد. در تاریخ بیہقی می‌خوانیم زمانی که سلطان مسعود غزنوی، خواجه احمد میمندی را به وزارت انتخاب کرد، «... امیر مسعود، انگشتری پیروزه، بر آن نگین، نام امیر بر آنجا نبشته به دست خواجه داد و گفت: انگشتری ملک ماست به تو دادیم تا مقرر گردد که پس از فرمان ما، مثال‌های خواجه است...» (بیہقی ۱۳۶۸: صص ۲۰۵).

و شاید رد و بدل کردن انگشتری هنگام ازدواج نیز نشانه‌ای از تفویض قدرت و اختیار دادن به دیگری باشد.

انگشتر قبول فرماندهی کسی و انگشتری اطاعت: هر گاه کسی انگشتری بر دست می‌کرد که نام پادشاهی بر آن نقش شده بود، نشانه این بود که خود را به زیر فرمان او برده است و اصطلاح زیرنگین، به معنی مطیع، از همین جا است. و این انگشتری، که به انگشتری نشان و وابستگی هم می‌توان آن را تعبیر کرد، هنوز در میان بعضی از گروه‌های جامعه رواج دارد و در خارج از این مرز و بوم نیز می‌توان از آن سراغ گرفت. برای مثال، بعضی از دانشگاه‌های امریکا به فارغ التحصیلان خود، یک کراوات و یک انگشتری می‌دهند.

در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه به نوعی انگشتری برمی‌خوریم که جنبه طلسم دارد؛ برای مثال، داستان سمک عیار است که در حقیقت، داستان آنها با یک انگشتری طلسم آغاز می‌شود.

گذشته از استفاده‌های سیاسی از انگشتر، در میان سایر گروه‌های اجتماع نیز انگشتری حایز اهمیت بوده است، از جمله در بین جوانمردان. در میان این گروه، انجام هر کاری از قبیل لباس پوشیدن، عمامه بستن و جز آن، دارای آدابی خاص بوده و بنا بر این

انگشتی به دست کردن نیز ادبی خاص خود داشته است؛ «اگر پرسند که در خانم پوشیدن چند ادب است؟ بگوی چهار: اول که از آهن (و روی و زر) نباشد...، دویم باید که از نقره سازد و یک مثقال تمام نباشد، سیم نگین عقیق کند که در آن برکت بسیار است...، چهارم باید که انگشتین در انگشت راست کند...، و اگر (هم) در هر دو انگشت انگشتین می داشته باشد جایز است.» (حسین بن علی کاشفی ۱۳۵۰: ص ۲۳۹).

منجمین نیز که به تأثیر سیارات بر زندگی مردم ایمان داشتند و هر فلز یا گوهر کانی را به سیاره ای منسوب می کردند، از تأثیر انگشت بر زندگی افراد غافل نبودند؛ «... انواع انگشتی بسیارست ولیکن ملوک را بجز دو نگینه^۱ روا نبود داشتن، یکی یاقوت که از گوهرها قسمت آفتابست و شاه گوهرهای ناگدازنده است و هنر وی آنکه شعاع دارد و آتش بر وی کار نکند و همه سنگ ها ببرد مگر الماس را... و دیگر پیروزه از بهر نامش و از بهر عزیزی و شربینی دیدارش...» (عمر خیام ۱۳۲۱: صص ۲۷ و ۲۸).

در ابیات فارسی، نگین دان زمرد یا زبرجد کنایه از ماه است:

مه که نگین دان زبرجد شده است خاتم او مهر محمد شده است

(نظامی ۱۹۶۰: ص ۱۲)

و مردم عامه معتقدند که در شب اول ماه، بعد از دیدن هلال ماه، نگاه کردن به انگشتی عقیق یا فیروزه شگون دارد.

هدف: گاه از حلقه انگشت به عنوان هدف تیراندازی استفاده می شده است تا قدرت تیرانداز مشخص شود. این امر در ادبیات ما نیز راه یافته است؛ برای مثال می توان به گلستان سعدی، باب سوم، حکایت مشت زن مراجعه کرد.

همچنان که می دانیم یکی از موارد کاربرد انگشت، جنبه ترینی صرف آن است. در گذشته، ثروتمندان برای به رخ کشیدن میزان ثروت خویش حتی انگشتی را بر انگشتان پا هم می کردند و اصطلاح انگشتی پا از اینجا است.

شده هر حلقه‌ای انگشتر پای نگارینش نمی‌زد بر کمر آن شوخ گر زلف بلندش را
(احمد گلچین معانی ۱۳۶۴: ذیل انگشتری پا)

بعدها به طور مجازی انگشتری پا، به معنی چیزی بی اعتبار و بی ارزش، در میان ادبا رواج یافت:
گر چه کم ارز جو انگشتری پایم لیک قدر تاج سر ساسان به خراسان یابم
(خاقانی ۱۳۳۸: ص ۲۹۷)

سابق بر این، در میان توده مردم، بازی‌ای رایج بوده است که در طی زمان متروک شده است و آن انگشتربازی یا انگشترباختن بوده است. ترتیب بازی بدین قرار بوده است که انگشتری را پشت یک دست می گذاشتند و بدون کمک دست دیگر، دست حامل انگشتری را به حرکت در می آوردند تا کم کم انگشتری به سر انگشتان برسد؛ پس اگر حلقه انگشتری داخل انگشت می شد، بازیکن برده بود و اگر بر زمین می افتاد، بازیکن باختی بود و گاه شرط بندی هم روی این بازی صورت می گرفته است (دهخدا ۱۳۲۵: ذیل انگشتری، انگشتربازی و انگشترباختن).

در فرهنگ مردم عامه، دیدن انگشتری در خواب نیکو بوده است؛ «و مر انگشتری را به علامت فال و تعبیر رؤیا، علامت‌ها است و در آن سخن‌ها گفته‌اند؛ ملوک را به ولایت و ملک گزارش کنند و دیگر مردمان را بر عمل و صنعت و گروهی را بر کرامت بزرگان و گروهی را بر عافیت آنچه به وی در باشند.» (عمر خیام ۱۳۲۱: ص ۲۸).
امروزه دیدن آن را در خواب تعبیر به فرزند می کنند.

اسلام و انگشتری

بر اساس آنچه از نوشته‌های تاریخی برمی آید، در میان عرب‌ها، به خلاف سایر ملل باستان، رسم مهر کردن نامه‌ها رایج نبوده است و در نتیجه، انگشتری نیز رواجی نداشته است. در میان اعراب، حضرت رسول اکرم (ص) اولین کسی بوده‌اند که انگشتر به دست کرده و نامه‌ها را مهور می کرده‌اند. «... سبب آن بود که نامه او بی مهر به پرویز رسید، پرویز در خشم شده نامه را برنخواند و بدرید و گفت، نامه بی مهر چون سر بی کلاه

بود و سر بی کلاه، انجمن را نشاید و چون نامه مهر ندارد هر که خواهد بر خواند و چون مهر دارد آن کس خواند که بدو فرستاده باشند.» (عمر خیام ۱۳۲۱: ص ۲۶) و چون این خبر به حضرت ختمی مرتبت رسید که «ایشان نا[مه] بی مهر و بی نام خداوند نامه نپذیرند، پیغامبر - علیه السلام - زرگری را از زرگران مدینه بفرمود تا او را انگشتی ساخت از سیم و آن نگین حبشه بر وی نشانند و بر آن بنوشت «محمد رسول الله» به سه سطر؛ یکی محمد و دیگر رسول و سه دیگر الله. و از پس پیغامبر، چون با ابوبکر بیعت کردند، عایشه آن انگشتی از انگشت پیغامبر - علیه السلام - پس از مرگ بیرون کرده بود ابوبکر را داد. چون ابوبکر بمرد و با عمر بیعت کردند، آن عمر را دادند و چون عمر بمرد، آن انگشتی در وقت شوری حفصه را دادند که: بر هر که موافق شدند انگشتی بدو ده. چون با عثمان بیعت کردند، سوی عثمان فرستاد. و گویند که پیغامبر - علیه السلام - اول انگشتی از آهن ساخت و جبرئیل پیامد و فرمود که از سیم ساز؛ آنگه آن را ساخت پس چنین گویند که عثمان چاهی بکند به مدینه، جهت آب مسلمانان را، به جایی که نام آن جای اریش بود و خواسته بسیار نفقه کرد تا آب برآمد بسیار. پس روزی عثمان بر لب چاه نشسته بود و آن انگشتی پیغامبر را - علیه السلام - در دست همی گردانید چنان که مهتران کنند، از دستش در چاه افتاد. وی تافته شد، بفرمود تا آب برکشند؛ آب غلبه کرد. بسیار خواسته بر آن هزینه کرد و چاه پاک شد و انگشتی نیافتند و تا اکنون هنوز کس آن را نیافت و عثمان از آن سخت غمناک شد (محمد بن محمد بلعی ۱۳۴۵: صص ۹۱ و ۹۲). و نیز در کتاب تیبیه الاشراف آمده است: «تا به دوران او [عثمان] انگشت پیغامبر به جا بود و از دست او بیفتاد و یکی مانند او برایش زدند که انگشت معمول خلافت شد و هر یک از خلیفگان بعد، انگشت خاص داشت که هر چه می خواست بر آن نقش می زد (علی بن حسین مسعودی ۱۳۶۵: ص ۲۷۰). اما نقش نگین چهار خلیفه راشدین، بر اساس آنچه در زین الاخبار آمده، عبارت بوده است از: ابوبکر: نعم القادر الله؛ عمر بن الخطاب: کفی بالموت واعظاً یا عمر؛ عثمان: (آمنت) بالذی خلق فسوی؛ علی بن ابی طالب (ع): الملک

الحق (عبدالحی بن ضحاک گردیزی ۱۳۴۷: ص ۴۶).

از همان اوان اسلام و رایج شدن انگشتی در میان مسلمانان، اختلاف نظر پیدا شد در مورد این که انگشت را باید به کدام دست کرد، دست چپ یا دست راست؟ مطابق نقل قول‌هایی از صاحب‌نظران معتبر، حضرت ختمی مرتبت، انگشت را گاه در دست چپ و گاهی در دست راست می‌کردند. بنا بر این شرعاً بر هر دو دست می‌توان انگشتی کرد، اما ظاهراً ایرانیان از قدیم‌ترین زمان، دست چپ را برای انگشتی ترجیح داده‌اند. در گلستان آمده است که «بزرگی را پرسیدند با چندین فضیلت که دست راست را هست، خاتم در انگشت چپ چرا کنند؟ گفت: ندانی که اهل فضیلت همیشه محروم باشند.» (سعدی ۱۳۴۲: باب هشتم، ص ۲۰۹). و نیز «اول کسی که علم بر جامه کرد و انگشتی در دست، جمشید بود. گفتندش چرا همه زینت به چپ دادی؟ و فضیلت راست راست. گفت: راست را زینت راستی تمام است.» (سعدی ۱۳۴۲: ص ۲۰۹).

شمارش: گاه دیده می‌شود که بعضی افراد هنگام خواندن نماز برای داشتن شمارش رکعت‌های نماز از عوض کردن محل انگشتی در انگشت‌های خویش استفاده می‌کنند. برای مثال، هنگام خواندن رکعت اول، انگشت را در انگشت اشاره قرار می‌دهند و در رکعت دوم، در انگشت میانه و الی آخر.

کتابنامه

- بلمعی، محمد بن محمد. ۱۳۴۵. ترجمه تاریخ طبری. (چاپ عکس). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 بیهقی، محمد بن حسین. ۱۳۶۸. تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: سعدی.
 تفسیر قرآن پاک. ۱۳۴۸. تهران: ستاد فرهنگی ایران.
 حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۶۲. دیوان حافظ. به کوشش پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
 خاقانی، بدیل بن علی. ۱۳۳۸. دیوان خاقانی شروانی. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.
 خیام، عمر بن ابراهیم. ۱۳۲۱. نوروزنامه. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: کاوه.
 دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۲۵. لغت‌نامه. تهران: سازمان لغت‌نامه.
 سعدی، مصلح بن عبدالله. ۱۳۴۲. کلیات سعدی (گلستان). تهران: جاویدان.

انگشتی و کاربردهای آن ۲۰۳

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۱۴. شاهنامه فردوسی. تهران: بروخیم.
کاشفی، حسین بن علی. ۱۳۵۰. فوت نامه سلطانی. به اهتمام محمدجعفر محبوب. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. ۱۳۴۷. ذین الاخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
گلچین معانی، احمد. ۱۳۶۴. فرهنگ اشعار صائب. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
مسمودی، علی بن حسین. ۱۳۶۵. الثبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. تهران: علمی و فرهنگی
نظامی، الیاس بن یوسف. ۱۹۶۰. مخزن الاسرار. به اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی زاده. باکو: فرهنگستان
علوم آذربایجان.





پروفیسر شہباز گل شاہین
پرتال جامع علوم انسانی